



## پلورالیسم نمی تواند اعتقاد به حکومت اسلامی را تخطئه کند

کسانی هستند که خیال می کنند که می شود هم دین دار بود و هم گرایش های پلورالیستی را داشت؛ هم دیندار بود و هم در مسائل فلسفی و علمی نظریات مختلف نسبی گرایانه را پذیرفت.

کسانی هستند که خیال می کنند که می شود هم دین دار بود و هم گرایش های پلورالیستی را داشت؛ هم دیندار بود و هم در مسائل فلسفی و علمی نظریات مختلف نسبی گرایانه را پذیرفت.

خبرگزاری مهر - گروه دین و اندیشه: چیزی را که حق و باطل در آن معلوم نیست، شبهه می نامند. از مشخصات شبهه این است که «شبهه حق است» که ایجاد کننده آن قصد دارد طرف مقابل را به اشتباه اندازد. امت اسلامی، ارزش ها و ضد ارزش هایی دارد و کسانی که ارزش های متفاوتی دارند سعی می کنند با بدعت های شبهه آلود و سخنان و تحلیل های گیج کننده، مردم را گمراه نموده و ارزش های آنها را تغییر دهند. حق و باطل در حیات بشری، همواره و در همه موقعیت ها، با آن وضوح و صراحت نمودار نمی شوند که برای هیچکس جای تردید و شک و شبهه ای نمانده باشد و عواملی دخالت دارند که زمینه اشتباه را فراهم می کنند.

از جمله رسالت های علما و دانشمندان اسلامی در جوامع پاسخ به شبهات گوناگون مطرح شده در سطح کلان می باشد حوزه های علمیه باید با استفاده از توانایی های خود و بهره گیری از امکانات موجود پاسخ های مستدل و محکم به پرسش های افشار مختلف جامعه بدهند و شبهات به وجود آمده که بنیان مبادی اسلام و ایمان دینی مردم را خدشه دار می کنند، بر اساس علوم روز و به گونه ای پیشرفته پاسخ بگویند. در سلسله مطالب «حقیقت این است» درصددیم به برخی از این شبهات به صورت تفصیلی پاسخ بدهیم. آن چه پیش رو دارید گزیده ای از سخنان حضرت آیت الله مصباح یزدی است که در سال ۱۳۹۸ ایراد کرده اند:

### تاریخ تحولات فکری غرب

یکی از این شبهاتی که سعی شده به عنوان یک نظریه علمی القا شود و مخاطبان آن بیشتر دانشگاهیان و فرهیختگان هستند، این است که تاریخ تمدن و فرهنگ جوامع نشان می دهد که زندگی بشر دست کم سه دوره متمایز را پشت سر گذاشته است که هر کدام ویژگی ها و مشخصات خاصی دارد. [۱]

### دوران دین گرایی

یک دوره تقریباً همزاد میلاد حضرت مسیح سلام الله علیه است و به تدریج ادامه پیدا می کند تا این که در قرن سوم میلادی، مسیحیت در اروپا گسترش پیدا کرد و به آن جا رسید که حاکمانی به نام مسیحیت و دین، حکومت را به دست گرفتند. در این دوران مردم به دلایلی مسیحیت را پذیرفتند و کلیسا نماد دین شد. برای مردم مسائلی مطرح بود که خودشان راهی برای تشخیص آن نداشتند؛ از این رو می گفتند: خدا و دین این گونه گفته است. در واقع برای پاسخ به بسیاری از سؤالاتی که به ذهن شان می رسید و نمی توانستند راهی علمی برای جواب آن پیدا کنند، به منابع وحیانی یا دین استناد می کردند. این قدرت آن چنان گسترش پیدا کرد که آن چه پاپ ها و مراکز کلیسایی اظهار می کردند، همه می بایست بی چون و چرا بپذیرند و اگر کسی مخالفت می کرد، مجازات، زندان، تبعید، و حتی گاهی اعدام می شد.

### عصر روشن گری و دوران مدرن

بیش از ده قرن گذشت و هم چنان کلیسا بر کشورها سیطره داشت و مردم آموزه های کلیسا را قطعی و غیر قابل تشکیک می دانستند، اما کم کم دانشمندی پیدا شدند و مطالبی را کشف و اثبات کردند که با آموزه های کلیسا نمی خواند. برای مثال براساس فلکیات قدیم معتقد بودند که زمین مرکز عالم است؛ کل عالم به صورت کره های تو در تو است؛ کره اول همان آسمان اول است، کره دوم آسمان دوم است که از کره اول وسیع تر است. همین طور کره های بعدی از کره های قبل وسیع تر است و نهایتاً فلک اطلس است. فلک اطلس ستاره ندارد، اما فلک زیر آن فلک ستاره های ثابت است، و هریک از آسمان ها و افلاک قبل از آن هم مخصوص یکی از سیارات خورشید، یعنی ماه، زهره، مریخ و مشتری، است.

این فلکیاتی بود که از بطلمیوس نقل شده بود و دیگران هم پذیرفته بودند. کلیسا نیز آن را پذیرفته بود و همین ها را تعلیم می

داد. اما برخی از دانشمندان در اثر ساختن دوربین ها و ذره بین های بسیار قوی توانستند کشف کنند که واقعیت این طور نیست و بالاخره نظریه جدیدی در ستاره شناسی مطرح شد که کل سیاراتی که ما می شناسیم در منظومه کوچکی قرار دارند و زمین مرکز عالم نیست. خود زمین هم یکی از این سیارات کوچک است که در این منظومه قرار دارد و صدها هزار از این منظومه ها در عالم وجود دارد که قابل شمارش نیست.

وقتی این نظریه ابراز شد، کلیسا عکس العمل نشان داد و این دانشمندان را مورد مواخذه قرار داد، حتی کسانی را به ارتداد محکوم کردند و حکم اعدام شان صادر شد. از این جا دوران جدیدی به نام عصر روشنگری و مخالفت با کلیسا شروع شد. حتی در درون خود مسیحیت کلیسای جدیدی به نام کلیسای لوتریسم (پروتستان ها) به وجود آمد و در مقابل کلیسای کاتولیک قرار گرفت. به تدریج این افکار، اعتراض ها و رفتارها اوج گرفت و دین در جامعه اروپایی ضعیف و کم رنگ شد؛ تا آن جا که بسیاری از مردم دین را امری غیرواقعی و افسانه ای تلقی کردند و اهمیتی به آن نمی دادند.

این دوران دوران مدرن؛ یعنی نو و جدید نام گرفت. ویژگی های این دوران این است که انسان ها به جای این که ببینند خدا چه می گوید و دستور خدا را عمل کنند، به دنبال این بودند که خودشان فکر کنند، بفهمند و از تجربه ها و ابزارهای علمی استفاده کنند. حتی برخی تعبیر کردند که در این دوران انسان به جای خدا نشست. به دنبال این کشفیات، بسیاری از دانشمندان مغرور شدند و در تشخیص ها، کشف ها و نظریات علمی شان دچار افراط شده و به نوعی دگماتیسم و جزم گرایی مبتلا شدند. چند قرن نیز به این صورت گذشت و کم کم زمینه برای وجود عصری جدید فراهم شد.

#### پست مدرنیسم و زمینه های ایجاد آن

بین دانشمندان حتی در علوم تجربی با این که مستند به حس و تجربه بود و از ابزارهای حسی برای اثبات مسائل آن استفاده می شد، اختلافات شدیدی پدید آمد. اما اختلافات در علوم غیرطبیعی و از جمله علوم انسانی بسیار عجیب و بزرگ بود؛ تا آن جا که بسیاری از نظریات، در دو نقطه متقابل نفی و اثبات قرار داشت؛ نظریاتی که اگر بخواهیم فقط مکتب هایش را بشماریم، لیستی طولانی و بزرگ تشکیل می دهد و در هر دانشگاهی بخشی از این مکتب ها مطرح می شود و بسیاری از دانشجویانی که در آن دانشگاه تحصیل می کنند، خیال می کنند که این ها وحی منزل است و دیگر هیچ نظر دیگری نه مطرح و نه قابل قبول است. این اختلافات گاهی باعث درگیری های شدیدی می شد و زندگی را برای خود انسان ها سخت می کرد.

پیشرفت علوم به جای این که آرامش و سعادت برای بشر بیاورد، بیشتر موجب جنگ و خونریزی شد تا بالاخره جنگ جهانی اول و دوم با ویرانی های بسیاری که داشت واقع شد.

پس از جنگ جهانی دوم عده ای از اساتید، علما و دانشمندان به فکر اصلاح این وضع افتادند و انگیزه ای ایجاد شد که کمی نسبت به یکدیگر حالت انعطاف پیدا کنند. گرایش ناخودآگاهی برای نزدیکی به یک دیگر و دوری از درگیری در همه آن ها پیدا شد. این گرایش به خصوص در علوم انسانی در اقطار مختلف عالم پیدا شد و زمینه ای را فراهم کرد تا در مسائل غیرتجربی یک نوع «پلورالیسم» پذیرفته شود و گفته شود که همه این مکاتب و نظریات خوب است؛ خیلی با هم دعوا نکنید! اگر شما این گونه دوست دارید، خب این گونه باشید؛ ما هم آن طور دوست داریم، و آن طوریم.

در ابتدای انقلاب، نخست وزیر موقت به امام توصیه کرده بود که آقا این سیاست را برای ماها بگذارید؛ سیاست پدر و مادر ندارد و انسان را آلوده می کند؛ شما به کارهای مقدس دینی تان برسید؛ تشریف ببرید قم و درس تان را بگویید، این توصیه ای بود که اولین نخست وزیر بعد از انقلاب به امام کرده بود. ته دل شاگردانش و کسانی که امروز نقش او را بازی می کنند نیز همین است. البته گاهی جرأت می کنند، شجاعتش را دارند و اظهار می کنند، و گاهی منافقانه در ظاهر طور دیگر سخن می گویند اما عمل شان همین است. می گویند دین را از حوزه های علمیه بخواهید؛ دین به ما ربطی ندارد؛ ما باید اقتصاد و امنیت مردم را تأمین کنیم

این گرایش به صورت های مختلفی در زمینه مسائل نظری، مسائل عملی و حتی در مسائل سیاسی و حقوقی پیدا شد و این زمینه را ایجاد کرد که به نظریات علمی به عنوان نظریاتی جزئی نگاه نشود؛ هیچکدام از این ها یقینی نیست و باید با همه آن ها کنار آمد.

این گرایش زمینه دوران جدیدی به نام «پست مدرنیسم» را ایجاد کرد. دوران مدرنیسم به معنی نوگرایی و تجددمآبی بود؛ دوران پست مدرنیسم یعنی پساتجدد و بعد از تجدد؛ دورانی است بالاتر از دوران مدرن؛ در مقابل این دوران حتی مدرنیته نیز رنگ باخته و ارزش خود را از دست داده است. در این دوران هم در مسائل نظری، هم در مسائل عملی، هم در باورها و ارزش ها، مردم به نوعی از انعطاف توصیه می شوند؛ این که با هم بسازید، اختلاف نکنید و سخن هم دیگر را تحمل کنید و نسبت به هم موضع

جدی نگیرد. طبعاً در چنین دورانی همه گروه‌ها احساس می‌کنند که حق دارند نظر خودشان را مطرح کنند و زمینه برای پیدایش افکار نو فراهم می‌شود و دیگر از این که این نظر با فلان مکتب یا فلان دولت مخالف است، نمی‌ترسند.

یکی از مسائلی که به رواج این رویکرد کمک کرد، مسئله حقوق بشر، آزادی عقیده، آزادی بیان و دموکراسی بود. در زمینه مسائل سیاسی دموکراسی مطرح است، و در زمینه مسائل فکری و اعتقادی، آزادی عقیده و آزادی بیان است که هیچکس نباید به خاطر هیچ اعتقادی محکوم شود. این مسئله از یک نظر مربوط به فلسفه تاریخ است، و از نظر دیگری شاخه‌ای از جامعه‌شناسی به شمار می‌رود، همان‌گونه که برخی از شاخه‌های آن به سایر علوم انسانی مربوط است. اکنون این نظریه مقبولی است که کمابیش در محافل علمی همه کشورها پذیرفته شده است.

آیا زمان اسلام سیاسی گذشته است؟!

این بحثی تاریخی بود، اما همان‌گونه که گفتیم برخی بر اساس این نظریه، شبهه‌ای درباره دین ما مطرح می‌کنند. می‌گویند: شما می‌گویند ما از اسلام حمایت می‌کنیم، می‌خواهیم اسلام را در جامعه حاکم کنیم، و مسائل اجتماعی و سیاسی را با دین حل می‌کنیم. حتی مهم‌ترین نماد حکومت، قدرت و مکتب شما ولایت فقیه است؛ یعنی یک روحانی دین مدار صاحب اختیار درجه اول در کشور است. اما این طرز فکر مربوط به دو دوره قبل است و اکنون بسیار کهنه شده است! این برای قبل از قرن چهاردهم میلادی است که دوره روشنگری در اروپا پیدا شد. اکنون ما از دوران مدرن نیز گذشته ایم و در دوران پست مدرنیسم زندگی می‌کنیم؛ اکنون صحبت از علم و تحقیقات علمی است، و شما خیلی عقب گرد کرده اید!

این حاصل شبهه است که به صورت‌های مختلفی در قالب کتاب، مقاله، داستان و سخنرانی مطرح می‌شود و به خصوص در رسانه‌های مجازی الحادی پیوسته روی آن کار می‌کنند. آن چه در این جلسه بیشتر مورد توجه ماست این است که کسانی بر اثر کمی اطلاعات خیال می‌کنند مسائل اجتماعی و سیاسی ربطی به دین ندارد؛ این مباحث مربوط به دنیای مردم است و این دنیا خیلی پست و آلوده است، و نباید دین را به این مسائل آلوده کرد! همان‌گونه که در ابتدای انقلاب، نخست وزیر موقت به امام توصیه کرده بود که آقا این سیاست را برای ماها بگذارید؛ سیاست پدر و مادر ندارد و انسان را آلوده می‌کند؛ شما به کارهای مقدس دینی تان برسید؛ تشریف ببرید قم و درس تان را بگویید.

این توصیه‌ای بود که اولین نخست وزیر بعد از انقلاب به امام کرده بود. ته دل شاگردانش و کسانی که امروز نقش او را بازی می‌کنند نیز همین است. البته گاهی جرأت می‌کنند، شجاعتش را دارند و اظهار می‌کنند، و گاهی منافقانه در ظاهر طور دیگر سخن می‌گویند اما عمل‌شان همین است. می‌گویند دین را از حوزه‌های علمیه بخواهید؛ دین به ما ربطی ندارد؛ ما باید اقتصاد و امنیت مردم را تأمین کنیم.

گرایش پلورالیستی

اولین مخاطبان ما کسانی هستند که خیال می‌کنند که می‌شود هم دین دار بود و هم گرایش‌های پلورالیستی را داشت؛ هم دیندار بود و هم در مسائل فلسفی و علمی نظرهای مختلف نسبی‌گرایانه را پذیرفت. همان‌گونه که گفتیم، این گرایش‌ها به اروپا محدود نشده است. برای مثال چند سال پیش به هندوستان رفته و در برخی از ایالت‌های آن برنامه‌هایی داشتیم.

در یکی از ایالت‌ها دوستان ما گفتند که شخصی در این جا وجود دارد که در اصل هندو است و منکر دین‌های الهی است ولی قدرت‌ظاهری و طرفداران بسیاری پیدا کرده است. گستره طرفداران او از مرز هندوستان خارج شدند و حتی به کشورهای اسلامی نیز سرایت کرده، و مریدان بسیاری در چند کشور اسلامی دارد؛ هر ساله برای سخنرانی در این کشورها او را دعوت می‌کنند و در برخی از آن‌ها ده‌ها هزار نفر در جلسه اش شرکت می‌کنند. با اصرار دوستان بنا گذاشتیم که با این آقا ملاقات کنیم، اما تشکیلات بسیار مفصلی داشت و برای چند روز بعد وقتی را جهت ملاقات گرفتند. وقتی به محل اقامت ایشان رفتیم با باغ بسیار بزرگی روبه‌رو شدیم که تا چشم کار می‌کرد در آن درخت، گل و ساختمان‌های زیبا بود. پس از گذراندن چند مرحله ماشین ایستاد، به سالن زیبایی رفتیم و چند نفر با احترام از ما استقبال و پذیرایی کردند. ابتدا خیال کردیم که آن آقا یکی از همین افراد است، ولی بعد معلوم شد که این‌ها خادمی هستند که فقط برای پذیرایی و استقبال آمده‌اند. مدتی گذشت و بالاخره ما را به ساختمان مجاور بردند که دارای چند طبقه بود. در طبقه فوقانی این ساختمان آن آقا به استقبال ما آمد. با احترام بسیار ما را به اتاق اختصاصی ایشان بردند و در آن جا نشستیم.

روبه روی ما طاچه‌ای بود که بت‌های کوچک بسیار قیمتی و زیبا در آن قرار داشت و نشان می‌داد این فرد بت پرست است. پس از مدتی باب سخن را باز کرده و گفتیم: ما آمده ایم به این جا تا ببینیم ادعای شما چیست، چه ویژگی‌هایی دارید و به چه چیزی دعوت می‌کنید. او نیز با لبخند گفت: «من معتقدم که هر کسی هر دینی دارد، اگر به دین خودش عمل کند به حقیقت می‌رسد».

رسد. من هیچ صاحب دینی را به تغییر دین خود دعوت نمی‌کنم. راه من این است که به همه می‌گویم: این دینی که شما دارید خوب بشناسید و به آن خوب عمل کنید. معتقدم اگر هر کسی به هر دینی که معتقد است، عمل کند به حقیقت می‌رسد. حقیقت یکی است، اما راه‌های آن مختلف است». این همان چیزی است که به عنوان پلورالیسم نامیده می‌شود. جالب این که هنگام عبور از این باغ، با مردمی روبه‌رو شدیم که از کشورهای مختلف برای زیارت و عرض ارادت به این فرد آمده بودند و برخی از آن‌ها مسلمان و حتی ایرانی بودند!

پلورالیسم خودش را نقض می‌کند!

آن‌چه ما وظیفه خود می‌دانیم که در چنین جلساتی مطرح کنیم این است که کسانی خیال نکنند که هم می‌شود مسلمان بود و هم تابع یک بت پرست شد؛ هم می‌شود پلورالیست بود؛ هم رفتارهای مختلف و سیاست‌های مختلف را پذیرفت، هم منکر دخالت دین در امور سیاسی و اجتماعی شد و بالاخره با ولایت فقیه مبارزه کرد و مسلمان هم بود.

اولین پاسخ پاسخی نقضی است. می‌گوئیم: شما معتقدید که ما می‌توانیم از راه‌های مختلفی، ارزش‌های مختلفی را بپذیریم، یا حتی می‌شود انسان دین‌دار باشد ولی گرایش سیاسی ضد دین داشته باشد و حتی منکر حکومت دینی و ولایت فقیه هم باشد. روشن است که پلورالیسم خودش یک نظریه است. از شما می‌پرسیم: آیا این نظریه پلورالیسم درست است یا نادرست؟ اگر درست است، که نظریه ولایت فقیه نیز یکی از این نظرهاست و شما حق ندارید نظر ما را تخطئه کنید. قرار شد نظر همه درست باشد، پس شما حق ندارید با ما مبارزه کنید. بر اساس پلورالیسم، همه نظرها حق است؛ اعتقاد به ولایت فقیه و حکومت اسلامی نیز یک نظر است و طبق گفته خود شما باید حق باشد.

از سوی دیگر شما می‌گوئید که به پلورالیسم معتقد هستید و آن را درست می‌دانید. اکنون از شما می‌پرسیم که این چیزی که درست می‌دانید به چه معناست؟ آیا این هم درست و هم باطل است یا این‌گونه نیست؛ و اگر درست است، نظرهای ضد آن باطل است؟ شما چگونه پلورالیسم را می‌پذیرید و در عین حال می‌گوئید ضد آن باطل است؟! اگر می‌گوئید پلورالیسم نظر درستی است، به این معناست که حرف منکران پلورالیسم درست نیست؛ اما پلورالیسم می‌گوید: همه نظرها درست است. چگونه هم نفی و هم اثبات، هم سلب و هم ایجاب پلورالیسم را می‌پذیرید؟

ناسازگاری آموزه‌های اسلام با پلورالیسم

هم چنین روشن است که این نظریات، چه در مقام نظر و اعتقاد، چه در مقام عمل؛ چه در باورها و چه در ارزش‌ها، با دین اسلام سازگار نیست. خداوند می‌فرماید: قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ أَقْمَنَ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِيَ مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ [۲] خدا خطاب به مشرکان و کفار می‌گوید: خداوند که نازل کننده قرآن است، با سخنان خود شما را به حق هدایت می‌کند و اگر چیزی غیر از حق باشد باطل است؛ قَمَادًا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ [۳] حق دو طرفه نیست. در هر گزاره یا سلب و یا ایجاب، حق است؛ اگر ایجابش درست باشد، سلبش باطل است و نمی‌شود گفت هم این درست است و هم ضد آن؛ حق یکی است. قَمَادًا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ؛ اگر از حق بگذرید، همه اش گمراهی است، شما باید جست‌وجو کنید و آن حق واحد را بشناسید! پلورالیسم با این معنا نمی‌سازد و می‌گوید هر دو طرف حق است. بنابراین پلورالیسم با اسلام سازگار نیست و این قرآن نمی‌تواند پلورالیسم را بپذیرد.

شما گفتید که ما باید با دیگران مماشات داشته باشیم، سخت‌گیری نکنیم و نوعی نسبی‌گرایی را بپذیریم؛ این که جزم‌گرا باشیم و بگوئیم این است و جز این نیست، با دوران پست مدرنیسم نمی‌سازد. این سخن به این معناست که من اگر نسبت به چیزی ظنی پیدا کردم، برای خودم معتبر باشد، شما نیز اگر نسبت به آن چیز ظن دیگری پیدا کردید، برای خودتان معتبر باشد؛ زیرا نسبی‌گرایی با یقین و وحدت حق در هر گزاره سازگار نیست؛ اما خداوند به پیغمبر می‌فرماید: وَإِنْ تُطِيعُوا مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ [۴] اگر اکثریت مردم روی زمین چیزی را بپذیرفتند و تو از آن‌ها اطاعت کنی، حتماً تو را گمراه خواهند کرد؛ زیرا اکثر مردم دنبال یقین نیستند و همین که به چیزی ظن پیدا کنند، به دنبال آن می‌روند؛ آن‌ها چیزی به هم می‌بافند و توهمی می‌کنند.

در آیه دیگری می‌فرماید: قِتْلَ الْخَرَّاصُونَ [۵] مرگ بر کسانی که بی‌دلیل سخن می‌گویند و اوهامی را ترویج می‌کنند. در آیه دیگری می‌فرماید: إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَمَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ؛ عموم مردم به دنبال خواهش‌های دلشان هستند و در راه شناخت حق از باطل به خود زحمت نمی‌دهند. در مقام عمل به دنبال دل‌خواهشان هستند و در مقام نظر نیز هر چه با خواسته‌شان بیشتر وفق بدهد، آن را قبول می‌کنند. کسانی که واقعاً به دنبال این باشند که حق را بشناسند و به آن عمل کنند، بسیار کم هستند؛ وقلیل من عبادی الشکور.

این که بگوییم امروز دانشگاه های عالم این نظریه را پذیرفته اند و چون اکثریت دانشگاهیان این سخنان را قبول دارند، ما هم باید قبول کنیم، با آیات قرآن سازگار نیست. اکثریت دنبال هوای نفس شان هستند؛ بنابراین نظرشان دلیل حق بودن نیست. اگر حق را می خواهی، باید دلیل داشته باشی! اگر شما در ادعای خود صادق هستید، برای آن دلیل بیاورید! قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ؛ [۶] دعوت اصلی انبیا نیز این بود که از چیزی تبعیت کنید که برهان و دلیل منطقی دارد؛ پرستش خدای یگانه دلیل منطقی دارد؛ از این رو ما می گوئیم خدای یگانه را بپرستید، اما شرک دلیلی ندارد. اگر دین به صداقت و رعایت عدالت دعوت می کند، برای آن دلیل منطقی دارد و ظلم، سلطه جویی، اقتدارطلبی و خودمخوری منطقی ندارد.

ما تابع برهان و نوکر دلیل هستیم. شما اگر برای ادعای خودتان دلیلی منطقی دارید، بیاورید، ما نیز قبول می کنیم. اعتبار حق به خاطر دلیل داشتن آن است نه به این که تابعان آن کم یا زیاد، شرقی یا غربی، دانشگاهی و فرهیخته یا بی سواد باشند. این ها هیچکدام دلیل اعتبار نیست. اعتبار هر فکری به دلیل آن است؛ شما نیز هر ادعایی در این زمینه ها دارید، برهان آن را بیاورید، در این صورت ما نیز قبل از این که شما بپذیرید، آن را می پذیریم.

[۱]. از آن جا که اصل این شبهه مربوط به غربی ها و اروپایی هاست، بیشتر منابع و مستندات آن نیز از منابع اروپایی اخذ شده است.

[۲]. یونس، ۳۵.

[۳]. یونس، ۳۲.

[۴]. انعام، ۱۱۶.

[۵]. ذاریات، ۱۰.

[۶]. بقره، ۱۱۱.